



مکاتب زبان شناسی

محمد راسخ مهند



مکاتب زبان شناسی

محمد راسخ مہند

مکاتب زبان شناسی



سرشناسه: راسخ مه‌ند، محمد، ۱۳۵۲ -
 عنوان و نام پدیدآور : مکاتب زبان‌شناسی / محمد راسخ‌مه‌ند؛ ویراستار محمد نبوی.
 مشخصات نشر: تهران : آگه، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری : ۱۶۸ ص؛ ۵/۱۴×۵/۲۱ س.م.
 شابک: 978-964-329-412-0
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 یادداشت: واژه‌نامه.
 یادداشت: کتاب‌نامه: ص. [۱۴۷] - ۱۵۳.
 یادداشت: نمایه.
 موضوع: زبان‌شناسی -- تاریخ
 موضوع: Linguistics -- History
 موضوع: زبان‌شناسی
 Linguistics
 رده‌بندی کنگره: P۶۱
 رده‌بندی دیویی: ۴۱۰/۹
 شماره کتابشناسی ملی: ۶۰۰۰۰۹۵



محمد راسخ مه‌ند (عضو هیئت علمی دانشگاه بوعلی‌سینا)
 مکاتب زبان‌شناسی
 چاپ یکم: ۱۳۹۸؛ آماده‌سازی و حرفه‌نگاری: دفتر نشر آگه
 (ویراستار: محمد نبوی)
 چاپ و صحافی: فرهنگیان
 شمارگان: ۵۵۰ نسخه
 همه‌ی حقوق چاپ و نشر کتاب محفوظ است

نشر آگه

تهران، خیابان بزرگمهر، تقاطع فلسطین، شماره‌ی ۲۲
 تلفن دفتر نشر: ۶۶۹۷۴۸۸۴ و ۶۶۴۶۳۱۵۵
 ایمیل: info@agahpub.com
 اینستاگرام: @agahpub
 فروش اینترنتی: agahpub.com

قیمت: ۲۹۰۰۰ تومان

برای معنا دادن به حیات؛ که بی‌گفت‌وگویی معناست.

فهرست مطالب

۹	پیش‌گفتار
۱۳	۱ علم زبان‌شناسی
۲۹	۲ زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی
۴۳	۳ آغاز زبان‌شناسی نوین
۴۳	۳-۱. فردینان دو سوسور
۵۳	۳-۲. حلقه‌ی پراگ
۶۶	۳-۳. توصیف‌گرایی
۷۳	۴ صورت‌گرایی
۷۴	۴-۱. ویژگی‌های صورت‌گرای
۸۳	۴-۲. ساختار زبان
۹۴	۴-۳. خلاصه
۹۷	۵ شناخت‌گرایی
۱۰۲	۵-۱. مقوله‌بندی
۱۰۷	۵-۲. استعاره‌ی مفهومی
۱۰۹	۵-۳. معنای دائرة‌المعارفی
۱۱۱	۵-۴. طرح‌واره‌های تصویری
۱۱۳	۵-۵. چند معنایی

۸ مکاتب زبان‌شناسی

۱۱۴	۵-۶. دستورهای ساختی
۱۱۶	۵-۷. فراگیری زبان
۱۱۸	۵-۸. خلاصه
۱۱۹	۶ نقش‌گرایی
۱۲۰	۶-۱. تعریف نقشی زبان
۱۲۱	۶-۲. ویژگی‌های نقش‌گرایی
۱۳۱	۶-۳. شاخه‌های نقش‌گرایی
۱۴۴	۶-۴. خلاصه
۱۴۷	منابع
۱۵۵	واژه‌نامه
۱۶۳	نمایه

پیش‌گفتار

آشنایی با روند شکل‌گیری هر علم کمک می‌کند تا وضعیت امروز آن را بهتر بشناسیم. سرآغاز یک علم و مواردی که به عنوان مسئله برای آن مطرح است، اهدافی که پی می‌گیرد و تاریخچه‌ای که تاکنون پشت سر گذاشته است، همگی به ما در شناخت وضعیت کنونی آن یاری می‌رساند. نام این مسیر هرچه باشد، خواه آن را تاریخ علم بنامیم و خواه بررسی مکاتب مختلف آن، فرق چندانی نمی‌کند. مهم تاباندن نوری بر مسیر گذشته‌ی آن علم است تا جویندگان در پرتو آن نور، سیمای کنونی آن شاخه از دانش بشری را دریابند. هدف من در این کتاب به تصویر کشیدن مسیری است که دانش زبان‌شناسی از اواسط قرن نوزدهم تاکنون طی کرده است، تا بتوانم از این رهگذر به بحث در مورد وضعیت فعلی آن پردازم. این نگاه تاریخی می‌تواند نشان دهد که مهم‌ترین مسائل مطالعه‌ی زبان از زمان شروع زبان‌شناسی نوین تاکنون چه بوده‌اند، و ما را با دیدگاه‌های افراد مختلفی که به این مسائل نگاهی داشته‌اند آشنا کند. در حقیقت هدف اصلی من این است که نشان دهم از چه «دریچه‌هایی» به زبان نگریسته شده و این دریچه‌ها چه تفاوت‌هایی با هم دارند. نگاه‌های متفاوت به برداشت‌های گوناگون می‌رسند و این برداشت‌ها در نهایت به راه‌حل‌های مختلف می‌انجامند. سعی من بر این بوده است که مهم‌ترین دیدگاه‌های متفاوت به زبان را به‌طور خلاصه در این کتاب شرح دهم.

در منابع مختلف رویکرد یکدستی به کاربرد اصطلاحات «مکتب»^۱، «رویکرد»^۲، «شاخه»^۳ و «نظریه»^۴ دیده نمی‌شود. من در این کتاب، مکتب و رویکرد را در یک معنا به کار می‌برم. هر مکتب بنیان‌های فلسفی و تعریف‌های خاص خود را دارد، و نیز شیوه‌ی هر مکتب در جمع‌آوری داده‌ها و ارائه‌ی تبیین‌ها خاص خود آن مکتب است. کرافت (۲۰۰۳، فصل ۹) تعبیری کمابیش مشابه از رویکرد و مکتب دارد. هر مکتب معمولاً چند شاخه دارد، که در بنیان‌های نظری و تعاریف‌شان با یکدیگر مشترک‌اند. مثلاً مکتب نقش‌گرایی^۵، شاخه‌هایی مانند دستور نظام‌مندنقشی^۶ و دستور نقشی^۷ دارد. اگرچه این شاخه‌ها تفاوت‌هایی با هم دارند، اما در تعریف زبان، دستور و ماهیت داده‌ها و نیز ارائه‌ی تبیین‌ها با یکدیگر هم‌سو هستند. در هر مکتب (یا هر شاخه از آن) نظریه‌هایی وجود دارد. مثلاً در رویکرد نقشی‌رده‌شناختی^۸ نظریه‌های مختلفی هم‌چون نظریه‌ی گذرایی^۹ (هاپر و تامسون ۱۹۸۰) هست. یعنی برای مبحث گذرایی، این مکتب یا رویکرد می‌تواند چندین نظریه داشته باشد، که یکی از آن‌ها نظریه‌ی پیوستاری بودن گذرایی است که از سوی هاپر و تامسون (۱۹۸۰) مطرح شده است. پس اگر از نظر فراگیر بودن به قضیه نگاه کنیم، مکتب یا رویکرد دارای چند شاخه است و در هر شاخه نظریه‌هایی نیز برای حل مسائل زبان وجود دارد. این تقسیم‌بندی ما را در بیان بهتر مقصود یاری می‌کند.

در مورد مکاتب زبان‌شناسی در زبان فارسی کتاب‌های مختلفی تألیف یا ترجمه شده است (مشکوه‌الدینی ۱۳۷۳، دبیرمقدم ۱۳۸۳، روبینز ۱۳۷۰، سورن ۱۳۸۸). از این میان، دبیرمقدم (۱۳۸۳) به معرفی و تحلیل مکتب صورت‌گرایی^{۱۰} پرداخته است که منبع جامعی در این زمینه به شمار می‌رود. وی در فصل اول این کتاب به‌طور خلاصه به دو رویکرد غالب دیگر نیز در زبان‌شناسی امروز، یعنی نقش‌گرایی و شناخت‌گرایی^{۱۱}، پرداخته است. مشکوه‌الدینی (۱۳۷۳) با این‌که سعی کرده

1. school

2. approach

3. branch

4. theory

5. functionalism

6. Systemic-Functional Grammar

7. Functional Grammar

8. Functional-Typological

9. transitivity

10. formalism

11. cognitivism

دیدگاه‌های مختلف زبان‌شناسی را معرفی کند، اما این دیدگاه‌ها را فقط تا زمان چامسکی بررسی کرده است و از دورویکرد نقش‌گرایی و شناخت‌گرایی سخنی به میان نیاورده است چرا که در زمان انتشار کتاب این دورویکرد هنوز شکل کامل و مشخصی به خود نگرفته بودند. سایر آثاری که در این زمینه منتشر شده‌اند به شکل ترجمه هستند. روبینز (۱۳۷۰) بیش‌تر به تاریخ زبان‌شناسی پرداخته است و بخصوص به مکاتب نوین در اواخر قرن بیستم، اشاره‌ای نکرده است. سورن (۱۳۸۸) نیز بر زبان‌شناسی ساخت‌گرا در اروپا و آمریکا تأکید دارد و به مکاتب نقش‌گرایی و شناختی اشاره‌ای نکرده است. از این رو، جای خالی کتابی که به صورت جامع، و البته فشرده، به معرفی و مقایسه‌ی مکاتب نوین زبان‌شناسی در زبان فارسی بپردازد، احساس می‌شود. سعی نگارنده بر کردن هرچه بهتر این جای خالی است. مهم‌ترین ایراد آثار قبلی نپرداختن به مکاتب جدیدتر نقش‌گرایی و شناخت‌گرایی است، که در این کتاب هر یک در فصلی مجزا معرفی شده‌اند.

کتاب حاضر در شش فصل تنظیم شده است. در فصل اول به تعریف زبان‌شناسی به عنوان یک علم می‌پردازیم و سعی می‌کنیم بر اساس دیدگاه‌های مختلف در فلسفه‌ی علم، جایگاه زبان‌شناسی و پارادایم‌های مختلف حاکم بر آن را در دوره‌های مختلف به طور مختصر شرح دهیم. فصل دوم به صورت بسیار فشرده به مطالعه‌ی زبان تا قبل از قرن بیستم، به‌ویژه قرن نوزدهم اختصاص دارد. اهمیت قرن نوزدهم در شکوفایی زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی^۱ بود. در فصل سوم به آغاز زبان‌شناسی نوین می‌پردازیم. زبان‌شناسی نوین با فردینان دو سوسور شروع شد و در ادامه ابتدا اروپا و سپس آمریکا را به زیر چتر خود کشاند. در این فصل علاوه بر دیدگاه‌های سوسور، دیدگاه‌های زبان‌شناسان مکتب پراگ و توصیف‌گرایان آمریکایی نیز بررسی شده است. فصل چهارم به مکتب صورت‌گرایی اختصاص دارد. بسیاری ظهور چامسکی در زبان‌شناسی را نقطه‌عطفی در این علم می‌دانند که باعث ایجاد رویکرد صورت‌گرایی در نیمه‌ی دوم قرن بیستم شد که هنوز هم یکی از مکاتب مطرح در این علم است. در فصل پنجم به مکتب شناخت‌گرایی پرداخته‌ایم. این مکتب اکنون یکی از مکاتب عمده‌ی زبان‌شناسی است و طرفداران بسیاری دارد. فصل ششم به معرفی مکتب نقش‌گرایی اختصاص دارد. مکتب نقش‌گرایی تا حد زیادی مکتب مقابل صورت‌گرایی است و در بسیاری از اصول و مفاهیم با این مکتب در تقابل است. زبان‌شناسان برای

اشاره به دو مکتب شناخت‌گرایی و صورت‌گرایی از اصطلاح زبان‌شناسی کاربرد‌بنیاد^۱ استفاده می‌کنند تا نشان دهند که این دو مکتب در بسیاری از مفاهیم با یکدیگر مشترک هستند.

در دوره‌ی کارشناسی ارشد رشته زبان‌شناسی درسی به نام مکاتب زبان‌شناسی وجود دارد و من چندین دوره آن را را تدریس کرده‌ام. اکنون امیدوارم این کتاب که به مدد تجربه‌ی چندساله تدریس نگاشته شده است، کمکی هرچند مقدماتی به آشنایی دانشجویان و علاقه‌مندان با مکاتب زبان‌شناسی بنماید و آن‌ها را تشویق کند که برای فهم عمیق‌تر مطالب به منابع مذکور در کتاب مراجعه کنند. با این حال، هدف من تنها نگارش کتابی برای درس مکاتب زبان‌شناسی نبوده است، بلکه سعی کرده‌ام مباحث را به گونه‌ای مطرح کنم که علاقه‌مندان و دانشجویان سایر رشته‌های مرتبط نیز که به‌نوعی با زبان سروکار دارند بتوانند از آن استفاده کنند. امیدوارم این هدف محقق شده باشد.

مایلم این پیش‌گفتار را با یک اعتراف به پایان ببرم. من بیش از بیست سال است که زبان‌شناسی می‌خوانم و تدریس می‌کنم. هرچه بر تعداد این سال‌ها افزوده شده است، اعتمادم به سخنانی که می‌گویم و می‌شنوم کم‌تر شده است، تا بدان‌جا که اکنون هر حرفی را در این زمینه با خروارها شک و تردید به زبان می‌آورم. اگر به خودم جرئت دادم و این کتاب را نوشتم، تنها یک دلیل داشته است و آن نیز وجود دانشجویانی است که در کلاس‌هایم شرکت می‌کنند، مباحثه می‌کنند و گاهی نیز مرا به خاطر این که توانسته‌ام مطلبی را به آن‌ها منتقل کنم تشویق می‌کنند. با نوشتن این کتاب سعی کرده‌ام این تجربه را با افراد بیش‌تری تقسیم کنم و آن‌ها را نیز به گفت‌وگو دعوت کنم تا از این راه از فکر و نظر آن‌ها آگاه شوم. قدردان کسی هستم که با گفت‌وگو به زندگی‌ام معنا می‌دهد، که بی آن به‌غایت بی‌معناست.

این کتاب بدون یاری دستانی که دست ناتوان‌ام را می‌گیرند به سرانجام نمی‌رسید. از دوست عزیزم آقای مهدی پری‌زاده سپاس‌گزارم که متن را خواند و کمک کرد مقداری از شلختگی‌های آن کم شود. و نیز، هم‌چون همیشه سپاس‌گزار لطف و درایت مدیر محترم نشر آگه، سرکار خانم حسینی‌خانی و همکاران ایشان هستم. و البته خیالم راحت است که دوست عزیزم، جناب آقای محمد نبوی، دستی به سر و روی نوشته‌ام می‌کشد تا قابل خواندن باشد. اکنون من حکم مهمانی را دارم که نشر آگه را خانه‌ی خود می‌داند. از همه‌ی این عزیزان سپاس‌گزارم.

علم زبان‌شناسی

زبان‌شناسی را مطالعه‌ی علمی زبان تعریف می‌کنند. اما علم چیست؟ اگر بگوییم که شیمی، فیزیک، زمین‌شناسی و نظایر آن علم هستند، ولی موسیقی و هنر علم نیستند، پاسخ مشخصی نداده‌ایم. اصل پرسش درواقع این است که چرا این رشته‌ها را «علم» می‌دانیم. وجوه اشتراک آن‌ها چیست؟ شاید بگوییم علم راهی است برای شناخت جهان. درست، اما دین هم همین هدف را دارد، حتی فال‌گیری و طالع‌بینی نیز چنین هدفی دارند؛ اما کسی آن‌ها را علم نمی‌داند. شاید بگوییم علوم روش‌های خاص خود را دارند و از آزمایش برای شناخت جهان بهره می‌برند. بله، ولی تمام علوم از آزمایش و آزمایش‌گاه بهره نمی‌برند. پس وقتی زبان‌شناسی را مطالعه‌ی «علمی» زبان تعریف می‌کنیم، باید تکلیف خود را با واژه‌ی علم معلوم کنیم. در ادامه می‌بینیم که قضیه به این سادگی نیست.

هر علمی تاریخی دارد، طولانی یا کوتاه؛ و در هر علمی افرادی وجود دارند که به تاریخ علم خود علاقه دارند، تا جایی که حیطه‌ی اصلی پژوهشی آن‌ها تاریخ همان علم است؛ مثل شیمی‌دان‌هایی که متخصص تاریخ علم شیمی هستند، یا فیزیک‌دانانی که متخصص تاریخ علم فیزیک هستند. اما غیر از این افراد، دانشمندی هم هستند که رشته‌ی علمی آن‌ها مطالعه‌ی خود علم است. درواقع آن‌ها فلسفه‌ی علم را مطالعه می‌کنند. در مقایسه با اکثر علوم، رشته‌ی فلسفه‌ی علم یک رشته‌ی دانشگاهی نسبتاً جدید است که در قرن بیستم پا گرفت. با این وجود، این رشته اکنون در بسیاری از

دانشگاه‌های جهان دایر است. در مباحث فلسفه‌ی علم، به تاریخ علم نیز می‌پردازن می‌شود زیرا توجه به آن شرط ضروری تحقیق در زمینه‌ی فلسفه‌ی علم است. مورخان علم معمولاً منشأ علم جدید را بین سال‌های ۱۵۰۰ و ۱۷۵۰ و در نتیجه‌ی تحولات سریع علمی در اروپا می‌دانند. این دوران را عصر انقلاب علمی می‌نامند. تا قبل از این دوران، جهان‌بینی حاکم مشرب ارسطویی بود و دیدگاه‌های او در علوم مختلف پذیرفته بود، مثل این نظر او که فقط چهار عنصر آب، آتش، باد و خاک تمام اجرام زمین را می‌سازند. مشخص است که این نظر با یافته‌های امروز شیمی‌دانان بسیار تناقض دارد. در عصر انقلاب علمی، شاید نخستین مرحله‌ی مهم انقلاب کوپرنیکی بود. کوپرنیک (۱۴۷۳-۱۵۴۳) مدل زمین‌مرکزی پیش از خود را، که به آن نجوم بطلمیوسی می‌گویند، تغییر داد. این دیدگاه بخش مهمی از جهان‌بینی ارسطویی بود که حدود ۱۸۰۰ سال مورد استناد بود. کوپرنیک می‌گفت خورشید مرکز عالم است و سیارات از جمله زمین، به دور آن می‌گردند. دیدگاه کوپرنیک به واسطه‌ی کارهای کپلر (۱۵۷۱-۱۶۳۰) و گالیله (۱۵۶۴-۱۶۴۲) به تکوین فیزیک جدید انجامید. کپلر دریافت که مدار سیارات در گردش به دور خورشید دایره‌ای نیست، بلکه بیضی شکل است. هم‌چنین گالیله، برخلاف نظر ارسطو، نشان داد که اجسام با اوزان متفاوت با سرعت مساوی به زمین سقوط می‌کنند و تفاوت ظاهری در میزان مقاومت هواست. درواقع او قانون^۱ سقوط آزاد را ارائه کرد. وی پیشگام علم مکانیک است. گالیله بر آزمون تجربی فرضیه‌ها تأکید می‌کرد و درواقع باعث شد نگرش تجربی در باب طبیعت بنیاد نهاده شود. پس از گالیله، دستاوردهای نیوتن (۱۶۴۲-۱۷۲۷) در فیزیک چارچوبی برای علم پدید آورد که حدود دویست سال دوام داشت. سه قانون معروف او و اصل گرانش وی اساس نگرش علمی وی را تشکیل می‌دهند. در ادامه، دیدگاه‌های اینشتین (۱۸۷۹-۱۹۵۵) در اوایل قرن بیستم تصویر نیوتنی جهان را تغییر داد و خود به نگرش غالب تبدیل شد. در زیست‌شناسی، چارلز داروین (۱۸۰۹-۱۸۸۲) نظریه‌ی تکامل بر پایه‌ی انتخاب طبیعی را ارائه داد و نشان داد که به‌مرور زمان افرادی در هر گونه دوام می‌آورند که بهتر و بیش‌تر با محیط اطراف‌شان انطباق پیدا می‌کنند. این دیدگاه نگرش غالب در زیست‌شناسی شد. شاید بتوان گفت مهم‌ترین واقعه در نیم‌قرن گذشته ظهور علوم شناختی^۲ است که در آن جنبه‌های مختلف شناخت بشری مانند ادراک، حافظه،

1. law

2. cognitive sciences

یادگیری، استدلال و زبان مورد مطالعه قرار می‌گیرد (آکاشا ۱۳۸۷، ص ۳-۱۲).

هدف فیلسوف علم چیست؟ آموزش‌های علمی مورد استفاده در علوم مختلف را بررسی می‌کند. انسان با استفاده از همین روش‌های علمی در علوم مختلف پیشرفت کرده است. هم‌نوع خود را به فضا فرستاده، بسیاری از بیماری‌ها را درمان کرده، تلویزیون و کامپیوتر ساخته، و هزاران کار دیگر. اما روش علمی چیست؟ آیا کاملاً موثق است؟ علم چگونه پیشرفت می‌کند؟ این‌ها از جمله پرسش‌هایی است که در فلسفه‌ی علم مطرح می‌شوند. پاسخ ساده به پرسش مربوط به روش علمی این است که روش علمی بر پایه مشاهده‌ی عینی واقعیتی در جهان آغاز می‌شود، سپس نظریه‌ای ارائه می‌شود که الگوی این مشاهدات را تبیین^۱ کند، و در ادامه، اگر نظریه درست بود، آینده را نیز پیش‌بینی می‌کند. مثلاً با گرم کردن آب بفهمد که آب در صد درجه می‌جوشد (مشاهده) و با تکرار این مشاهده و آزمایش به این نتیجه برسد که نقطه‌ی جوش آب را می‌توان در ارتباط با دما و فشار تعیین کرد (نظریه) و بر اساس این نظریه بتواند نقطه‌ی جوش آب را در مکان‌ها و شرایط مختلف مشخص کند (پیش‌بینی). این تعریف رایج از روش علمی است. اما چنین تعریفی اشکالاتی دارد. یکی از مهم‌ترین ایرادهای آن ترتیب مشاهده و نظریه است. به‌گونه‌ای که طبق این تعریف، مشاهده همیشه قبل از نظریه است و دانشمندان همواره با ذهن خالی و بدون پیش‌دوری به مشاهده می‌پردازند. اما در واقع، مشاهده بدون پیش‌دوری تقریباً ناممکن است. دانش قبلی ما و توقعات ما احتمالاً در چیزی که می‌بینیم تأثیر دارد. نگاه من به سیم‌های تلفن‌خانه، یا هارد کامپیوترم، با نگاه مهندس مخابرات یا مهندس کامپیوتر متفاوت است. من فقط چند رشته سیم رنگی یا چند نقطه با وسایلی ریز می‌بینم، اما آن‌ها چیز متفاوتی می‌بینند. پس دیدن به همین سادگی نیست و به انتظارات ما، معرفت ما و گرایش ذهنی ما بستگی دارد. مشکل دیگر تعریف روش علمی تکیه‌ی علم بر استقرا^۲ است. استقرا، در کنار قیاس^۳، راهی برای تبیین علمی است. منظور از تبیین علمی پاسخ به چرایی پدیده‌هاست. چرا آب در صد درجه می‌جوشد؟ چرا لایه‌ی اوزون سوراخ می‌شود؟ چرا بچه‌ها زبان مادری خود را یاد می‌گیرند؟ یکی از راه‌های تبیین، قیاس است؛ مثل این قیاس: «قوها پرنده‌اند»، و «پرنده‌ها حیوان‌اند» پس «قوها حیوان‌اند». این یک تبیین قیاسی است، که از مقدماتی کلی به نتیجه‌ای می‌رسد. اگر مقدمات صحیح باشند،

1. explanation
2. induction
3. deduction

درستی تبیین‌های قیاسی تضمین شده است. اما تبیین‌های قیاسی چندان به درد علم نمی‌خورند. دانشمندان معمولاً از تبیین‌های استقرایی استفاده می‌کنند. مثلاً من صد بار آب را در این جا جوشانده‌ام و هر بار آب در صد درجه به جوش آمده است، پس بار دیگر هم در صد درجه به جوش خواهد آمد. این یک تبیین استقرایی است. من سی سال است که می‌بینم خورشید از مشرق طلوع می‌کند، در نتیجه اطمینان دارم که فردا هم خورشید از مشرق طلوع خواهد کرد. من هر روز سه لیوان چای می‌خورم و هیچ‌گاه مسموم نشده‌ام، پس الان نیز با نوشیدن چای مسموم نخواهم شد. و هزاران تبیین استقرایی دیگر. درواقع ما بر اساس تبیین‌های استقرایی زندگی می‌کنیم. اما دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۱۱) فیلسوف قرن هجدهم می‌گوید استفاده از استقرا پشوانه‌ی علمی ندارد و صرفاً عادت‌ی غریزی است و از روی آگاهی نیست (اکاشا ۱۳۸۷، ص ۳۰). استقرا درواقع نوعی باور است به این که در جهان «اصل یکنواختی»^۱ حاکم است. یعنی چون من صدها بار چای خورده‌ام و مسموم نشده‌ام، این بار نیز نمی‌شوم؛ یا چون من تا حالا ده هزار قور را دیده‌ام و همه سفید بوده‌اند، پس همه‌ی قوها سفیدند. اما ممکن است قوی بعدی سیاه باشد، و شاید این لیوان چای مرا مسموم کند. نمی‌توان اصل یکنواختی طبیعت را اثبات کرد، هرچند آن را پذیرفته‌ایم. می‌توان گفت چون تاکنون طبیعت اصل یکنواختی را رعایت کرده است، فردا هم رعایت خواهد کرد. اما این خودش یک استدلال استقرایی است. یعنی ما گرفتار دُور شده‌ایم. اگر کسی به استقرا اعتماد نداشته باشد، راهی برای مجاب کردن‌اش نداریم. درواقع استقرا بنیان عقلانی ندارد، اما گریزی نیز از آن نیست. پس اگر حرف هیوم درست باشد، بنیاد علم چندان استوار نیست.

البته کارل پوپر (۱۹۰۲-۱۹۹۴) پاسخ متفاوتی به مسئله‌ی استقرا داد. از نظر وی استقرا پایه و اساس روش علمی نیست. او فرضیه‌ی ابطال‌گرایی را ارائه داد که هدف آن ابطال نظریه‌های علمی است. از نظر وی، نظریه‌های علمی حدس‌هایی هستند که باید مورد آزمون تجربی قرار گیرند و هدف هم اثبات کذب آن‌هاست. یعنی باید سعی کرد مثال نقض برای نظریه یافت تا نظریه باطل شود یا حداقل جرح و تعدیل گردد. به این ترتیب، علم با حدس و ابطال پیش می‌رود. این چنین بود که مثلاً نگرش بطلمیوسی باطل شد و جای خود را به نظریه‌ی کوپرنیکی داد. از این رو، برای استدلال استقرایی «همه‌ی قوها سفید هستند»، فقط کافی است یک قوی سیاه پیدا شود تا این نظریه

ابطال شود. در واقع ابطال نظریه‌ها بسیار آسان‌تر از اثبات آن‌هاست. نکته‌ی دیگر بحث پوپر این است که اصولاً فقط نظریه‌هایی که قابلیت ابطال‌پذیری داشته باشند، علمی هستند و احکام ابطال‌ناپذیر به حال علم مفید نیستند. مثلاً پوپر معتقد بود نظریات روان‌کاوانه‌ی فروید علمی نیستند چون ابطال‌پذیر نیستند. به نظریه‌ی پوپر ایراداتی گرفته شد. از جمله این که نظریه‌ی پوپر نقش تأیید فرضیه‌ها در علم را به حساب نمی‌آورد و بنابراین به لحاظ تاریخی درست نیست. نمونه‌ی معروف چگونگی کشف سیاره‌ی نپتون بود. با پذیرش نظریه‌ی نیوتن درباره‌ی گرانش، مسیر گردش سیارات به دور خورشید را می‌شد پیش‌بینی کرد. اما یک مورد نقض پیدا شد. مدار اورانوس بر این اساس منطبق نبود. پس طبق ابطال‌گرایی پوپر، باید نظریه‌ی گرانش نیوتن را کنار می‌گذاشتند. اما دو دانشمند، آدامز و لوویه، فرض کردند که این نظریه درست است اما پای سیاره‌ای دیگر در میان است که بر اورانوس نیروی گرانشی وارد می‌کند. دیری نپایید که آن سیاره یعنی نپتون کشف شد. آن‌ها راه پوپر را نرفتند و در نهایت به کشفی جدید نائل شدند. به این ترتیب و با نمونه‌های دیگر، معلوم شد کوشش پوپر برای تعیین روش علمی، تمایز بین علم و شبه‌علم، توفیق کامل نداشته است (آکاشا ۱۳۸۷، ص ۲۰).

پوزیتیویست‌هایی مانند پوپر در نیمه‌ی اول قرن بیستم تأکید می‌کردند که علم باید عینیت آشکار داشته باشد (مانند علوم طبیعی، ریاضیات و منطق) و رشته‌های دیگر بیش‌تر حاصل عقاید شخصی‌اند (و در این تعریف علم نیستند). استفاده از آزمون تجربی برای ابطال نظریه‌های علمی نشان می‌دهد که چه فعالیتی علم است و چه فعالیتی شبه‌علم. پس علم بهترین نمونه از فعالیت عقلانی و مطمئن‌ترین راه رسیدن به حقیقت است. در چنین فضایی بود که کتاب ساختار انقلاب‌های علمی^۱ نوشته‌ی تامس کوهن^۲ (۱۹۲۲-۱۹۹۵) در سال ۱۹۶۳ منتشر شد. این کتاب بی‌تردید مهم‌ترین کتاب فلسفه‌ی علم در نیم‌قرن گذشته بوده است.

نکته‌ی اصلی کتاب کوهن این است که علم به روش تدریجی و خطی و با اطلاعات و داده‌های نوین توسعه نمی‌یابد، بلکه از راه انقلاب‌های علمی دوره‌ای پیش می‌رود. منظور وی از انقلاب علمی دوران پرتلاطمی است که در آن عقاید علمی رایج جای خود را به عقاید کاملاً جدید می‌دهند؛ مانند انقلاب کوپرنیک در نجوم، انقلاب اینشتین در فیزیک، و انقلاب داروین در زیست‌شناسی (آکاشا ۱۳۸۷، ص ۱۰۸). او

1. *The structure of scientific revolutions*

2. Thomas Kuhn

دورانی را که یک رشته‌ی علمی در معرض تحولات انقلابی نیست دوران علم متعارف می‌نامد. در شرح وی از علم متعارف، مفهوم پارادایم^۱ مهم است. از نظر کوهن در هر انقلاب علمی، یک پارادایم مسلط و قابل قبول جامعه‌ی علمی کنار گذاشته می‌شود و پارادایم تازه‌ای جای آن را می‌گیرد (کوهن ۱۳۹۵، ص ۸). منظور از پارادایم «مجموعه‌ی دستاوردهای عموماً به رسمیت شناخته‌شده‌ی علمی است که برای مدت زمانی در طرح و حل مسائل جامعه‌ی علمی نقش الگورا به عهده می‌گیرد» (کوهن ۱۳۹۵، ص ۲۲). هر پارادایم دو مولفه‌ی اصلی دارد: نخست، مجموعه‌ای از فرض‌های نظری بنیادین که همه‌ی اعضای جامعه‌ی علمی در دوره‌ای خاص آن‌ها را قبول دارند. دوم، مجموعه‌ای از نمونه‌ها یا مسائل علمی که با همان فرض‌های نظری حل می‌شود. دانشمندانی که پارادایم مشترک دارند، درباره‌ی مسیر آینده‌ی پژوهش رشته‌ی علمی خود، مسائل آن رشته و روش حل آن‌ها و جواب درست به مسائل اتفاق نظر دارند. از نظر او، در تاریخ هر علم سه مرحله قابل تفکیک است: نخست، مرحله‌ی پیشاپارادایمی؛ یعنی مرحله‌ای که اعضای یک جامعه‌ی علمی بر روی یک پارادایم واحد اجماع ندارند. دوم، مرحله‌ی علم متعارف؛ که در آن اعضای یک جامعه‌ی علمی یک پارادایم را قبول دارند و سعی می‌کنند مسائل علمی خود را با استفاده از آن پارادایم حل کنند. این مرحله بسیار محافظه‌کارانه است و دانشمندان می‌خواهند پارادایم موجود را حفظ کنند و بسط و ادامه دهند. درواقع دانشمندان پارادایم را قبول دارند و آن را به محک آزمون نمی‌زنند. پارادایم را می‌پذیرند و پژوهش‌های خود را در چارچوب آن سامان می‌دهند. مرحله‌ی علم متعارف ممکن است دهه‌ها یا قرن‌ها دوام داشته باشد. اما ممکن است ناهنجاری‌هایی ایجاد شود که منجر به تحول و رسیدن به مرحله‌ی سوم شود. سوم، مرحله‌ی انقلاب علمی؛ که حاصل بحران در جامعه‌ی علمی است. در بحران، یافته‌هایی به دست می‌آید که با پارادایم حاکم انطباق ندارد و به همین دلیل اعتبار پارادایم حاکم زیر سؤال می‌رود و با بروز انقلاب علمی، پارادایم جدیدی جایگزین آن می‌شود. پارادایم جدید باید بتواند یافته‌های ناسازگار با پارادایم قبلی را توجیه کند. معمولاً یکی دو نسل باید بگذرد تا چرخه‌ی انقلاب علمی کامل شود و جامعه‌ی علمی با پارادایم جدید سازگار شود. وقتی بحران در علم متعارف روی می‌دهد، پارادایم‌های رقیب با همدیگر ناسازگار هستند و نمی‌توان یک پارادایم را با مفاهیم و تعبیر پارادایم دیگر فهمید. یعنی در دوره‌ی بحران، طرفداران پارادایم‌ها

حرف و منطق یکدیگر را نمی‌فهمند و با بحث و جدل‌ها نمی‌توانند طرفداران پارادایم دیگر را قانع کنند. به عنوان نمونه می‌توان در فیزیک از پارادایم نیوتنی و پارادایم ایششتینی سخن گفت.

نکته‌ی مهم دیگر کتاب کوهن این است که نظریه اهمیت دارد و درک ما از واقعیت بر اساس نظریه روی می‌دهد. به نظر وی، داده‌ها همیشه آغشته به مفروضات نظری‌اند و نمی‌توان داده‌هایی یافت که خالص باشند. نظریه به نگاه ما جهت می‌دهد. وی با پیش کشیدن بحث ناسازگاری پارادایم‌ها، می‌گوید که این ناسازگاری را می‌توان در روش، مشاهده و زبان آن‌ها دید. ناسازگاری در روش یعنی نبود میزان و معیار مشترک بین پارادایم‌ها برای مقایسه و ارزیابی. ناسازگاری در مشاهده یعنی این‌که خود مشاهده وابسته به نظریه است و با شواهد حاصل از مشاهده نیز نمی‌توان پارادایم‌ها را مقایسه کرد. و منظور از ناسازگاری در زبان این است که زبان نظریه‌های مختلف هم قابل ترجمه به همدیگر نیست. وقتی کوهن می‌گوید که درک ما وابسته به نظریه است، به این معنی است که برخلاف نظر پوزیتیویست‌ها، مشاهده‌ی خشی یا مشاهده با ذهن خالی ممکن نیست. و هم‌چنین برخلاف نظر واقع‌گرایان، لزوماً علم متأخر نسبت به علم متقدم به طبیعت نزدیک‌تر نیست. پوزیتیویست‌ها و طرفداران آرای کارل پوپر علوم انسانی را «علمی» نمی‌دانند، اما کوهن به امکان علم بودن چنین رشته‌هایی نیز قائل است، هرچند معتقد است آن‌ها بیش‌تر موقعیت پیشاپارادایمی دارند. کوهن (۱۳۹۵، ص ۲۲) معتقد است که دانشمندان علوم طبیعی در مقایسه با دانشمندان علوم اجتماعی پاسخ‌های قوی‌تر و پایدارتری برای مسائل مختلف دارند و کم‌تر بر سر مبانی دچار اختلاف هستند، اما این اختلاف در میان روان‌شناسان و جامعه‌شناسان کاملاً رایج است. به هر حال، تعریف علم کار ساده‌ای نیست. «نباید فراموش کرد که علم فعالیت همگونی نیست، بلکه شامل حوزه‌ی گسترده‌ای از رشته‌ها و نظریه‌های مختلف می‌شود. و در این حوزه‌ی گسترده ممکن است برخی خصوصیات ثابت وجود داشته باشند که حد و تعریف علم بودن را مشخص می‌کنند. ممکن هم هست چنین خصوصیاتی وجود نداشته باشند» (اکاشا ۱۳۸۷، ص ۲۱). لودویگ ویتگنشتاین در تعریف «بازی» می‌گوید مجموعه‌ای از خصوصیات وجود دارد که در اکثر بازی‌ها مشترک است، اما اگر یک بازی مشخص را در نظر بگیریم، ممکن است یک یا چند مورد از آن خصوصیات را نداشته باشد، اما هم‌چنان در مقوله‌ی «بازی» قرار می‌گیرد. در مورد «علم» نیز همین‌طور است. می‌توان چند ویژگی برای «علم بودن» در نظر گرفت، ولی ممکن

است «علم» به خصوصی یک یا چند تا از آن ویژگی‌ها را نداشته باشد، اما باز هم بتوان آن را در زمره «علم» قرار داد.

عقاید کوهن معرکه‌ای به پا کرد، چون او می‌گفت پذیرفتن پارادیمی جدید مانند روی آوردن به ایمانی جدید است و بر اساس برهانی قاطع صورت نمی‌گیرد. «گسستن از یک پارادایم و پیوستن به پارادایم دیگر نوعی تغییر دین است، که تحمیل و اجبار نمی‌شناسد» (آکاشا ۱۳۸۷، ص ۱۱۲). وی می‌گوید معمولاً اگر پارادایمی از طرفداران بسیار نیرومندی برخوردار باشد، زود در جامعه علمی غالب می‌شود. این حرف کوهن برای دانشمندان هراس‌انگیز بود، چون درواقع می‌گفت تغییر پارادایم مبنای عقلانی ندارد. درواقع تصویر کوهن از علم با تصویر پوپری (پوزیتیویستی) غیرقابل جمع بود. به نظر کوهن حقایق جهان وابسته به پارادایم‌اند و با تغییر پارادایم حقایق هم تغییر می‌کنند. به همین دلیل پارادایم‌ها قیاس‌ناپذیرند (حیدری مقدم ۱۳۸۵). پارادایم دانشمند درواقع جهان‌بینی اوست. درواقع، نظریات کوهن با تصورات پوزیتیویستی در باب علم در تضاد است و خیلی از خوانندگان کتاب او به این نتیجه رسیدند که کوهن می‌خواهد بگوید علم فعالیتی است غیرعقلانی و در ادوار مختلف با تعلق به پارادایمی خاص پیش می‌رود. اما کوهن در ۱۹۷۰ در ضمیمه‌ای که به کتاب‌اش افزود، سعی کرد این برداشت را تصحیح کند و توضیح دهد که او نمی‌خواسته تصویری غیرعقلانی از علم عرضه کند، بلکه می‌خواسته شرح دقیقی از عقلانیت علمی به دست دهد. او در این زمینه عنوان کرد که برای این که بین دو نظریه در یک علم، یکی را برگزینیم هیچ «الگوریتمی» وجود ندارد. منظور از الگوریتم مجموعه قواعدی است که به ما امکان می‌دهد با محاسبه کردن، پاسخ پرسش خاصی را به دست بیاوریم. درحالی که پوزیتیویست‌ها به وجود چنین الگوریتمی پای‌بند بودند. یعنی اگر دو نظریه‌ی رقیب را در اختیار کسی قرار دهیم، او می‌تواند با استفاده از «اصول روش علمی» بگوید کدام نظریه بهتر است (آکاشا ۱۳۸۷، ص ۱۲۳). اما حرف کوهن در این زمینه درست است، زیرا کسی توانسته الگوریتمی برای تعیین بهتر یا بدتر بودن نظریه‌های علمی ارائه کند. به نظر او، برای درک تحولات علمی نباید به دنبال یافتن الگوریتم باشیم. بحثی را که تا این جا مطرح کردیم می‌توان به این صورت خلاصه کرد که تلقی افراد از این که علم چیست تلقی ساده و مشخصی نیست، هرچند فلاسفه‌ی علم تا حدی بر سر آرای کوهن اتفاق نظر دارند.

مبحث تاریخ علم و فلسفه‌ی علم زبان‌شناسان را نیز به خود جذب کرده است. به هر حال وقتی زبان‌شناسی به عنوان یک فعالیت علمی تعریف می‌شود، مسائل مطرح

پیش‌روی دانشمندان سایر رشته‌ها زبان‌شناسان را نیز درگیر می‌کند. این گونه بود که در تابستان ۱۹۶۳ گروهی از زبان‌شناسان علاقه‌مند به تاریخ این علم در برگ‌وارتنشتاین^۱ اتریش گرد آمدند و با دعوت از یک مردم‌شناس و یک متخصص تاریخ علم، به بحث در مورد حیطه‌ی مورد علاقه خود پرداختند. کتاب ساختار انقلاب‌های علمی کوهن (۱۹۶۳) اساس مباحث آن‌ها بود (گرین ۱۹۷۴، ص ۴۸۹). از آن‌جایی که مطالعه‌ی زبان شاخه‌ای از علوم انسانی تلقی می‌شد، اطلاق واژه‌ی «علم» به این شاخه کمابیش جدید است. به هر حال، علوم انسانی از دید پوزیتیویست‌ها ویژگی‌های یک علم کامل را ندارند. در دهه‌های اخیر زبان‌شناسان سعی کرده‌اند مطالعه‌ی زبان را از مطالعه‌ی ادبیات جدا کنند تا به این ترتیب زبان‌شناسی را بیش‌تر به سوی «علم» پیش ببرند. مطالعه‌ی زبان را می‌توان مانند سایر رشته‌ها به چند دوره تقسیم کرد: دوران باستان، قرون وسطی، رنسانس، قرن هجدهم، قرن نوزدهم و دوران بسیار پرتحول قرن بیستم. فیزیک و سایر علوم طبیعی در قرن هفدهم به یک چارچوب مشخص (پارادایم به تعبیر کوهنی) رسیدند، اما زبان‌شناسی تا قرن نوزدهم، که رنگ و بوی تاریخی بر آن غالب شد، به چارچوب مشخصی نرسیده بود. البته از این جهت خیلی عقب‌تر از علومى مانند زمین‌شناسی، جنین‌شناسی و مردم‌شناسی نبود (گرین ۱۹۷۴، ص ۴۹۳). در قرن‌های شانزدهم تا هجدهم در زبان‌شناسی پارادایم غالبی به وجود نیامد و گرین (همان ص ۴۹۵) این بازه‌ی زمانی را دوره‌ی پیشاپارادایمی زبان‌شناسی می‌داند که شاخصه‌ی آن افزایش اطلاعات از زبان‌های مختلف، رشد شیوه‌ی توصیف و مقایسه‌ی زبان‌ها، علاقه به ماهیت، خاستگاه و تبیین زبان‌ها و نبود مطالعات نظریه‌بنیاد است. اما اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم دورانی است که می‌توان گفت در زبان‌شناسی یک پارادایم مشخص شکل گرفت و در واقع به نوعی انقلاب علمی صورت گرفت. با استفاده از اصطلاحات کوهن می‌توان گفت در این مدت، زبان‌شناسی از دوره‌ی پیشاپارادایمی به دوره‌ی پارادایمی رسید و پارادایم مطالعات تاریخی-تطبیقی غالب شد. البته این پارادایم حاصل تأثیر یک فرد نیست و افرادی مانند سر ویلیام جونز، راسموس راسک و الکساندر فون هومبولت را می‌توان در این زمینه تأثیرگذار دانست. هومبولت وزیر آموزش آلمان بود و در ایجاد رشته‌ی زبان‌شناسی تاریخی در دانشگاه‌های آلمان نقش مهمی داشت.

افرادی مانند گرین (۱۹۷۴، ص ۴۹۹) معتقدند عبور از زبان‌شناسی تاریخی قرن

نوزدهم به زبان‌شناسی توصیفی در قرن بیستم انقلاب محسوب نمی‌شود، بلکه تغییر توجه و نگاه از مطالعات تاریخی به مطالعات توصیفی است. درواقع، به اعتقاد او انقلابی در زبان‌شناسی تاریخی روی نداد، بلکه این رویکرد به مطالعات زبانی در قرن بیستم مورد کم‌توجهی قرار گرفت. از نظر او، زبان‌شناسی در عصر حاضر مانند زیست‌شناسی پیش از داروین است. اکنون در زبان‌شناسی پیشرفت‌های مشخص و ایده‌های جالبی دیده می‌شود، اما یک فرضیه‌ی عمومی که این حوزه‌های مختلف را به هم وصل کند وجود ندارد. داروین توانست با ارائه‌ی نظریه‌ای شاخه‌های مختلف زیست‌شناسی قبل از خود را به هم متصل کند. شاید هنوز داروین زبان‌شناسی پیدا نشده است.

برخی زبان‌شناسان با گرین (۱۹۷۴) هم‌داستان‌اند و معتقدند زبان‌شناسی توصیفی به مرحله‌ی پارادایمی نرسیده است (پرسیوال ۱۹۷۶)، اما افرادی هم هستند که مخالف این نظرند (نیومایر ۱۹۸۶). پرسیوال (۱۹۷۶) با بررسی کاربرد دیدگاه کوهن در زبان‌شناسی، می‌گوید اکنون دو دیدگاه در مورد وضعیت زبان‌شناسی به عنوان علم وجود دارد: نخست، چامسکی با ارائه‌ی دستور زایشی باعث شده نخستین پارادایم در این رشته شکل بگیرد و زبان‌شناسی به مرحله‌ی علم متعارف برسد. دوم، پیش از چامسکی نیز پارادایم‌هایی در زبان‌شناسی وجود داشته است. نظر پرسیوال (۱۹۷۶، ص ۲۸۹) در مورد دیدگاه نخست این است که با این‌که دیدگاه چامسکی ویژگی‌های یک پارادایم را دارد، اما هنوز به این مرحله نرسیده است، چون اولاً در میان زبان‌شناسان پذیرش عام نیافته است و آن‌ها در چارچوب‌های دیگری نیز تحقیق می‌کنند و دوماً در میان خود دستوریان زایشی، اتفاق نظر در مورد پذیرش تمام دیدگاه‌های چامسکی وجود ندارد. به این ترتیب، نمی‌توان گفت دستور زایشی پارادایم غالب در زبان‌شناسی است. بر اساس رویکرد کوهن، این وضعیت را می‌توان به دو صورت حل کرد. یا این‌که زبان‌شناسی هنوز در دوره‌ی پیشاپارادایمی است و پارادایم غالب در آن به وجود نیامده است، یا این‌که زبان‌شناسی نیز در زمره‌ی علوم مانند علوم اجتماعی و علوم رفتاری است که طبق نظر کوهن هیچ‌گاه به جایگاه علم متعارف نخواهند رسید. دیدگاه دوم در مورد تاریخ زبان‌شناسی این است که این علم قبل از چامسکی به مرحله‌ی پارادایمی رسیده است، مانند پارادایم زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی. گرین (۱۹۷۴) نیز همین نظر را داشت. پرسیوال (۱۹۷۶، ص ۲۹۱) نتیجه می‌گیرد شاید بتوان گفت زبان‌شناسی نوین در تعریف «علم متعارف» کوهن قرار نمی‌گیرد. و البته ادامه می‌دهد چون فیلسوفان هم در مورد این‌که «علم» چیست اتفاق نظر ندارند، ما مجبور نیستیم راه حل

کوهن را برای این مسئله بپذیریم. درواقع او می‌گوید لزومی ندارد ما سعی کنیم چارچوب کوهن را در زبان‌شناسی بپذیریم و بر اساس آن استدلال کنیم. و البته معتقد است در برخی علوم دیگر، حتی علوم طبیعی، هم الگوی کوهن با تاریخ این علوم هم‌خوانی ندارد. پرسئوال در انتهای مقاله‌ی خود به نکته‌ی دیگری اشاره می‌کند. وی می‌گوید شاید پذیرفتن الگوی کوهنی در زبان‌شناسی فایده‌ای هم داشته باشد. چون زبان‌شناسان با پذیرش الگوی کوهنی که برای علوم طبیعی و محض است، ممکن است هر تفاوت دیدگاهی در زبان‌شناسی را یک پارادایم جدید به شمار آورند و طبق دیدگاه تقابلی پارادایم‌ها، فکر کنند این دیدگاه‌ها قابل جمع نیستند و نمی‌توان به صورت عقلانی با مخالفان دیدگاه خود بحث کرد. یا شاید هم سعی کنند برای رسیدن به الگوی کوهنی و پارادایم غالب، یک دیدگاه را بدون بررسی کافی و احتیاط لازم به عنوان دیدگاه و پارادایم غالب بپذیرند.

ده سال بعد از پرسئوال، نیومایر (۱۹۸۶) در مقاله‌ای می‌نویسد که از نظر وی زبان‌شناسی زایشی انقلابی در زبان‌شناسی بوده است. از نظر او، قبل از سال ۱۹۵۷ و انتشار کتاب ساخت‌های نحوی^۱ چامسکی، نه تنها در زبان‌شناسی، بلکه در سایر علوم انسانی و اجتماعی باور بر این بود که ارائه‌ی یک نظریه‌ی صوری^۲ و در عین حال غیرتجربی در مورد ویژگی‌های انسانی ناممکن است. اما به نظر او، چامسکی نشان داد که می‌توان در زبان‌شناسی به نظریه رسید، و درواقع همو پارادایمی در این علم به وجود آورد.

هنوز هم بحث زبان‌شناسی به عنوان علم در میان زبان‌شناسان جریان دارد. درسال‌های اخیر بحثی در این مورد بین ژیلبر لازار و تالمی گیون درگرفت. لازار می‌گوید هیچ کس مانند سوسور مفهوم زبان (la langue) را از میان انبوه پدیده‌های زبانی جدا نکرده است و آن را به موضوع مشخصی برای مطالعه تبدیل نکرده است. به نظر لازار، کاری که سوسور انجام داد و بین زبان (la langue) و گفتار (la parole) تمایز نهاد، درواقع زبان‌شناسی را به مرحله‌ای رساند که بنابر تعریف کوهن می‌توان گفت به اولین پارادایم خود رسیده است. این تمایز به زبان‌شناسان امکان می‌دهد تعریف مشخصی از حوزه‌ی مورد مطالعه‌ی خود داشته باشند. درواقع لازار پیرو پارادایم سوسوری است و می‌گوید زبان‌شناسی برای این که به مرحله‌ی علم برسد باید

1. Syntactic Structures

2. formal

بر پارادایم سوسوری بماند. اما گیون اعتقاد دارد اکنون پارادایم سوسوری به چالش کشده شده و جای خود را به پارادایم نقش‌گرایی داده است.

لازار بحث خود درباره‌ی زبان‌شناسی را به مطالعات یک فیلسوف علم، به نام ژیل گرانژه^۱ ربط می‌دهد. گرانژه به علوم انسانی، به‌ویژه زبان‌شناسی، علاقه‌مند است و زبان‌شناسی را علمی می‌داند که دستاوردهای آن چنان قابل توجه است که می‌توان گفت این علم به دوره‌ی گالیله‌ای خود رسیده است، هرچند هنوز زمان زیادی تا رسیدن به دوره‌ی نیوتی دارد، و به عبارتی، در مراحل ابتدایی علوم طبیعی قرار دارد. گرانژه بارها تأکید کرده است که نکته‌ی کلیدی در بنیان هر علمی این است که از میان پیچیدگی پدیده‌های عینی موجود در آن، از ابتدا باید یک «موضوع علمی»^۲ انتزاعی استخراج شود. مثلاً در فیزیک از مفهوم انتزاعی گاز کامل صحبت می‌شود. گاز کامل یک مفهوم ایده‌آل برای ساده‌سازی خواص گاز در تحلیل‌های ترمودینامیک است و درواقع همه‌ی گازها حقیقی هستند. در زیست‌شناسی نیز از گونه‌های زیستی سخن می‌رود تا آن را از پدیده‌های پیچیده و عینی گونه‌های طبیعی متفاوت سازند. لازار می‌گوید مفهوم سوسوری زبان نیز یک انتزاع از پدیده‌های عینی و پیچیده‌ی مربوط به زبان است و این عمل سوسور با دانشمندان سایر علوم مانند فیزیک یا زیست‌شناسی هم‌راستاست. چراکه آن‌ها نیز به انتزاع‌هایی مانند گاز کامل یا گونه‌ی زیستی رسیده‌اند. لازار معتقد است که اگر پدیده‌های مختلف مربوط به زبان را پالایش کنیم، به همان زبانی می‌رسیم که مورد نظر سوسور است و باید موضوع علم زبان‌شناسی باشد. آن‌گاه این موضوع انتزاعی، یعنی زبان، باید فارغ از کاربرد آن مطالعه شود، یعنی باید به شکل هم‌زمانی بررسی شود و ابعاد تاریخی آن در نظر گرفته نشود و نیز تفاوت‌های فردی در به‌کارگیری آن لحاظ نشود. به عبارتی موضوع مورد مطالعه‌ی زبان‌شناسی را باید به مطالعه‌ی صورت تقلیل داد. لازار می‌گوید بر این اساس سوسور را می‌توان گالیله‌ی زبان‌شناسی دانست، زیرا او بود که با این تصمیم سخت‌گیرانه، مفهوم زبان را به مثابه موضوع علمی زبان‌شناسی مشخص کرد. بنابراین از این جهت سوسور یک پارادایم جدید در زبان‌شناسی ایجاد کرد. لازار از این بحث‌ها نتیجه می‌گیرد که اگر در زبان‌شناسی راه سوسور را ادامه دهیم و موضوع مورد مطالعه‌ی خود را به زبان (la langue) تقلیل دهیم، آنگاه مسیری برای این‌که زیاشناسی را به سطح علم زبان برسانیم باز کرده‌ایم. از

1. Gilles Gaston Granger

2. scientific object

این دیدگاه زبان‌شناسی پیش‌تاز سایر رشته‌های علوم انسانی است. دیگر شاخه‌های علوم انسانی در مسیر خود با این مانع روبه‌رو هستند که نمی‌توانند موضوع مورد مطالعه‌ی خود را تحت کنترل درآورند (یا به عبارتی تقلیل دهند و تعریف کنند). او ادامه می‌دهد زبان‌شناسان امروز دوراه بیش‌تر پیش‌رو ندارند: یا تقلیل‌گرایی را پذیرند و به این ترتیب فرصت رسیدن به حقایق علمی را برای خود ایجاد کنند، یا تقلیل‌گرایی را کنار بگذارند و سعی در بررسی تمام پدیده‌های مربوط به زبان نمایند و در آن صورت مانند سایر علوم انسانی به مانعی غیرقابل عبور برسند. وی می‌گوید امروزه بسیاری از زبان‌شناسان، به‌ویژه زبان‌شناسان نقش‌گرا، راه دوم را در پیش گرفته و تمایز مهم سوسوری بین زبان و گفتار را نادیده گرفته‌اند. و از این رو اغلب می‌گویند که زبان‌شناس نباید به توصیف بسنده کند و باید در پی تبیین پدیده‌های زبانی باشد و این تبیین‌ها بیش‌تر ریشه در خارج از زبان دارد.

گیون (۲۰۱۳) به سخنان لازار و اکنش نشان داده و به نقد دیدگاه او می‌پردازد. او می‌گوید من مشکلی با زبان‌شناسی ساخت‌گرای سوسوری ندارم و تمام زبان‌شناسانی هم که از این حوزه پا را فراتر گذاشته‌اند می‌دانند که توصیف زبان اهمیت خاصی دارد. یعنی همه‌ی این افراد زبان‌شناسی ساخت‌گرا را قبول دارند، اما در ادامه در پی پاسخ به چرایی و چگونگی هستند. از نظر گیون، ریشه‌ی فکری ساخت‌گرایی قرن بیستم تا حدی در دیدگاه ارسطو نهفته است و تا حدی تحت تأثیر پوزیتیویسم است. آن‌ها شاخه‌های علمی نوپایی چون روان‌شناسی، زبان‌شناسی و مردم‌شناسی را «به غلط» با فیزیک قیاس می‌کردند، علمی که در آن جایی برای نقش، سازگاری^۱ و تکامل وجود ندارد. اما گیون عقیده دارد توصیف بدون تبیین برابر است با واقعیت بدون نظریه. به نظر گیون در فضای فکری پوزیتیویسم، سوسور سه حکم جزمی ساخت‌گرایی را صادر کرد: قراردادی بودن، یعنی جداسازی نشانه‌ی ملموس از بُعد ناملموس ذهنی و نقشی آن؛ آرمان‌گرایی^۲، یعنی جان دادن به این نظر که نظام انتزاعی، یعنی زبان، با رفتار حاصل از آن، یعنی گفتار، متفاوت است و به‌نوعی در برابر آن قرار دارد؛ و جداسازی، یعنی انقصال بُعد هم‌زمانی (محصول) از بُعد در زمانی (فرایند). قراردادی بودن مدت‌ها زبان‌شناسان را به این توهم دچار کرد که تفاوت‌های زبانی نامحدودند و نباید دنبال اشتراکات گشت، آرمان‌گرایی منتهی به خلق مفهوم توانش از سوی چامسکی و

1. adaption

2. idealization

در نتیجه، کنار نهادن داده‌های طبیعی حاصل از کنش شد، و جداسازی باعث شد زبان‌شناسان نقش مهم تبیین‌های تاریخی را در مطالعات هم‌زمانی نادیده بگیرند. گیون در بخش پایانی نوشته‌ی خود به این نکته اشاره می‌کند که تبیین‌های زبان‌شناختی با تبیین‌های موجود در علم زیست‌شناسی قرابت دارند و اگر قرار باشد زبان‌شناسی را با علم دیگری مقایسه کنیم، آن علم زیست‌شناسی است نه فیزیک. این که سوسور، بلمفیلد و چامسکی علم نزدیک به زبان را فیزیک می‌دانستند، به دلیل فضای پوزیتیویستی حاکم بود. اما از نظر گیون، زیست‌شناسی به دو دلیل علم متناظر زبان‌شناسی است: نخست، از همان ابتدا و از زمان ارسطو، مفاهیم تبیینی مانند نقش، سازگاری و انتخاب در این علم ریشه داشته‌اند، و دیگر این که از همان زمان زیست‌شناسی علمی تکوینی^۱ بوده است. او می‌گوید قبل از ارسطو، دو مکتب ساخت‌گرا بر زیست‌شناسی یونان حاکم بودند. گروهی موجودات زنده را بر اساس عناصر تشکیل‌دهنده‌ی (شیمی) آن‌ها تبیین می‌کردند و گروهی دیگر آن‌ها را بر اساس اجزای تشکیل‌دهنده، یعنی ساختارشان، تبیین می‌کردند. اما ارسطو هر دوی این دیدگاه‌ها را رد می‌کند و به اصل تناظر صورت و نقش می‌پردازد. به باور گیون، این هم یکی از بازی‌های روزگار است که ارسطو که به نوعی پدر ساخت‌گرایی در زبان‌شناسی است، بنیان‌گذار نقش‌گرایی در زیست‌شناسی است. ارسطو می‌گوید: «اگر قرار باشد یک تکه چوب را با تبر خُرد کنیم، لاجرم تبر باید سخت باشد و برای این که سخت باشد، باید از آهن یا برنز ساخته شده باشد. به همین ترتیب، بدن نیز مانند تبر، ابزار است. زیرا بدن به صورت یک کل و نیز تمام اجزای آن کارکردهای مشخصی دارند که برای آن‌ها ساخته شده‌اند؛ و برای این که بدن کار (نقش) خود را انجام دهد، باید این ویژگی‌ها را داشته باشد» (به نقل از گیون ۲۰۱۳: ۴۱۹). گیون ادامه می‌دهد پس از ارسطو، این ایده که ساختار مستقل و اختیاری است و به هیچ تبیین بیرونی نیاز ندارد و می‌تواند خود را تبیین کند، در زیست‌شناسی کنار نهاده شده است. چرا که درستی نقش‌گرایی برای زیست‌شناسان مانند روز روشن است. و البته به نظر گیون، داروین با ارائه‌ی نظریه‌ی تکامل، یک چارچوب تبیینیِ نقشیِ مهم در زیست‌شناسی پایه‌گذاری کرد. وی در پاسخ به این پرسش که آیا توصیف بدون تبیین انتخاب مهمی در علم هست یا نه، می‌گوید که از زمان ارسطو، زیست‌شناسی نمونه‌ی خوبی بوده از علمی که در آن توصیف ساختاری و تبیین نظری در کنار هم پیش رفته‌اند و یکدیگر را کامل

کرده‌اند. تا زمان پوزیتویسم در اواخر قرن نوزدهم، زبان‌شناسان نیز همین راه را برگزیده بودند (ایتکانن ۲۰۱۰). بنابراین، مایه‌ی تأسف خواهد بود اگر زبان‌شناسان قرن بیست و یکم، به دلیل عدم کنجکاوی یا بی‌علاقگی به تبیین، از راه درست غافل بمانند. «نقش‌گرایی در زبان‌شناسی همیشه تلاشی بوده است برای فهمیدن واقعیت‌های زبانی در یک چارچوب تبیینی. افراد بزرگی مانند بوپ، هومبولت، هرمان پاول، یسپرسن، سایپر، زیف و بولینجر و بسیاری دیگر، نشان داده‌اند که توصیف و تبیین با هم به پیش می‌روند. اگر ما می‌خواهیم زبان انسان را با همه‌ی پیچیدگی آن درک کنیم، برگشت به سوسور و پوزیتویسم بلومفیلد ما را به جایی نمی‌رساند» (گیون ۲۰۱۳: ۴۲۱).

به عنوان نمونه‌ای دیگر در مورد پارادایم‌های متفاوت در زبان‌شناسی، می‌توان به مباحثی اشاره کرد که در چند سال اخیر در مورد غریزی یا ذاتی بودن زبان مطرح شده است. با این‌که این بحث به طور جدی از زمان طرح آرای چامسکی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ مطرح شده، اما در سال ۲۰۱۴، ویویان ایوانز، زبان‌شناسی که در حیطه‌ی زبان‌شناسی شناختی تحقیق می‌کند، کتابی نوشت به نام افسانه‌ی زبان: چرا زبان غریزی نیست؟^۱ و در آن دیدگاه چامسکی و طرفداران او را درباره‌ی غریزی بودن زبان افسانه خواند. کتاب او مباحث بسیاری برانگیخت و نقدهای زیادی بر کتاب او مطرح شد. ایوانز در پاسخ به واکنش‌های تندی که از سوی طرفداران دستور زایشی نسبت به این کتاب ارائه شد می‌گوید این واکنش‌ها به این دلیل است که به قول کوهن (۱۹۶۳) پارادایم آن‌ها به بحران رسیده است و ما در زبان‌شناسی از شبه‌علم به سوی علم تجربی در گذر هستیم (ایوانز ۲۰۱۵). یعنی ایوانز دیدگاه چامسکی را یک پارادایم می‌داند که از اواخر قرن بیستم دچار بحران شده و اکنون پارادایم دیگری در زبان‌شناسی به جای آن می‌نشیند.

۱. این کتاب با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده است:
ویویان ایوانز (۱۳۹۶). افسانه‌ی زبان: آیا زبان غریزی است؟ ترجمه‌ی شاهر مجیدی. تهران: نویسه پارسی.